

بابا شکر

بابا شکر نامه ایست مستقل و منتسب به هیچ حزب و اتحادیه و جمعیتی نیست

۵ شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۲۲

(تک شماره سه ریال)

سال اول - شماره هشتم



وضع بازار در اثر شنیدن خبر تصویب لایحه اختیارات دکتر میلسپی



بالا غیرتا دور ما یکی را خیط بکشید! بازی بازی با ریش بابا هم بازی! شما که تو این ملک همه را منتر کردید، همه را رقصانید، همه را بیازی گرفتید، بقول بچه های امروزی همه را آلت کردید، دیگر چه احتیاجی به آلت کردن بابا شمل دارید، بگذارید اوراه خودش را بگیرد برود. و بابا شمل که آلت شدنی نیست، بابا شمل با این ریش و پشم و کله کچل بچه که نیست! صدبار گفتیم که ما نه اهل دارو دسته ایم و نه از این حزب مزب بازیها خوشمان میآید و نه هم چشمان از شماها آب میخورد. شما خودتان سر تا پا دزدید، مرزید، غرضید، آنوقت میخواهید دردهای ما را دوا کنید؛ ما را یکی کنید؛ درس صافی و پاکی و فدا کاری بما بدهید؟

شمارا بخدا باز میخواهید خودتان را جا بزیند؟ بعد از هفت شکم زائیدن ادعای بکارت دارید؟ ما که تک تک شمارا میشناسیم، سالها شمارا امتحان کرده ایم. بخدا بابا شمل سینه دفتر است، او شمارا باین ریش و پشم رسانده است. بهتر از همه او میداند که شما چه بودید و چه شدید و چه هستید و چه خواهید شد. آنوقت شما هیچ حیا نمیکنید. با این یک قیراط عقل که خدا محض نمونه تو آن کدوی خالی شما گذاشته است میخواهید بابا را آلت کنید. خدا شاهد است که ما از هیچکدام شما دل خوشی نداریم. بقول آخوند محله مفرداتان که خوب نیست مرده سوی تر کبیتان را ببرد.

تورا بعلی درست نگاه کن! راستی راستی انسان شاخ در میآرد. تا میخواهی چقی چاق کنی و پنج دقیقه پاهارا دراز کنی می بینی سلام تلیمکم یک نره غول حسابی وارد شد. انسان از دیدن هیکل یارو چندش میشود چه برسد بحرف زدش. خوب هر چه، هر کیه دردی دارد، میمان را که نمیشود از در راند. آدم پاهارا جمع میکند و چقی تعارف میکند و میپرسد باباجان دردت چیه، مرکت چیه؟ آنوقت است که یارو دیگر دهنش را مثل جاخانی باز میکند و حالا نگو کی بگو. معلوم است اول تعریف با کی و لوطیگری و نترسی بابا شمل است، ما هم که اصلا گوشمان باین حرفها بدهکار نیست. زیرا تعریف و بدگوئی چون شما آدمهایی که هر یکی نان قصد و غرضی دارید و عقب خرمرد میگردید که نعلش را بکنید، یکوجب روده راست توی دلتان نیست، واسه مایکسان است. شاعر خوب می گوید:

« من اگر خوبم اگر بد تو برو خودرا باش

هر کسی آن درود عاقبت کسار که کشت
جز ملت بدبخت ایران، جز این گاو شیرده یکمشت ایمان
و اشراف و حقه باز که گندم کاشت و ارزن درو کرد و ذرت خوشه خورد، با صد امید و آرزو تخم مشروطه پاشید، تلخ - ترین میوه استبداد نصیبش شد، آزادی گرفت توی تله افتاد، وزارت خوار بار درست کرد یکمشت پاچه و مالیده را از این راه سیر کرد آنوقت خودش از گرسنگی روده بزرگپاش شروع کردند بخوردن روده کوچکپاش. جان کندو نظام درست کردو سرباز داد همان سرباز زد بیخ گوشش، تا دینار آخر داد. (بقیه در صفحه ۴)

آگه دیوونه شدی

ای بابا! هی والله گلی بجمال تو و باقی برو بچه ها؛ بجمال تو که هر چی میشه ور میداری تو روزنومات مینویسی؛ بجمال برو بچه ها که پاک حق و حساب از یادشون رفته. ما بخیمون که تو این ملک هنوز به خرده ملاحظه تو کار بعضی ها هست حالا میبینم خیر همه به زبون شده مثل اون افسر زاپاس آرتش که به وقتی خیلی لولهنکش آب میگرفت خیال میکنند معلومات هم بقد و بالا است. لابد حالا میگی مگه باز چطو شده؟ مثل اینکه این حکایت رایه دفعه واست تعریف کردم تو هم معلوم میشه مثل ما هوش و حواس درستی نداری یا شاید حالا که تو کار روز نومه نویسی افتادی دیگه پاک همه چیزها از یادت رفته. باشه مانعی نداره، به دفعه دیگر برات تعریف میکنم تا بدونی که این چارو ملک ایرونش میکن. یاد میاد به وقتی یکی از این افسرگنده ها که حالا از روزیکه مملکت دمو کراسی شده راحت و آسوده تو خوننه اش باخیال راحت رو دو تا گوشاش گرفته خوابیده دعا بچون این مردم فراموشکار میکنند اون روزها علاوه بر همه منصب هائی که داشت به روزی وزیر هم شد. وزیر سبزیکاری؛ امام اون ایام درس روستائی میخواندم به روزی حضرت اشرف اومد مدرسه فوری همه ماهارو خط کردن و ایشون سان دیدن خوب که بقد و بالای همه نگاه کردن و بعد از اون که چند تا کمر بند بچهها را بدست خودشون سفت تر کردند شروع کردن که: بعله من شنیدم که شماها بعضی هاتون تو این مدرسه ما درس معارف می خونید خیلی من از این قضیه کوک شدم مگه میشه که شما نون فلاحت و بخورید و اونوقت درس معارف بخونید هر چیزی واسه خودش قاعده داره اینطور نمیشه الان من باین یک سروصورتی میدم. فوری داد صف هارا که از روی کلاسها مرتب شده بود بهم زدند و همه رو بترتیب قد بخت کردند. بعد خودش اومد از سرصف با دست ده نفر را جدا کرد گفت اینها برند کرم ابریشم بخونند ده تا دیگر را جدا کرد گفت اینها زبور عسل بخونند ده تای دیگه حشره ده تا هم اشجار میوه دار چند تا شون هم صیفی کاری همینطور تا آخر. فوری همه ماها رو چپوندند تو کلاسها و حضرت اشرف یک سان دیگه هم تو کلاسها دیدند که تا خودشون اونجا هستند درسها رو شروع کنن. یکی در نیومد باین آقا بگه آخه این ده نفری که مثلا به درس میخوانند یکیشون از کلاس عالی است یکیشون متوسطه است یکیشون اصلا شش ابتدائی هم ندیده اینا که معلوماتشان به اندازه نیست که بتونن باهم جور در آن. هیچ کی گوشش باین حرفها بدهکار نبود یارو سیبلش خیلی کلفت بود و اون روزا عوض به منصب هفده منصب داشت و شمر جلودارش نمیشد. اما همینکه حضرت اشرف از مدرسه بیرون رفت دوباره کلاسها بهم زده شدند مثل اول؛ واسه اینکه

غزل ابو عطا!...

سید آقای نونوا خونه
الدرم گوئیش فراوون
بچشو میکنه رئیس دفتر
به از اون توی کوچه ویلونه
شاخ تو شاخ میشه باسپهسالار
دم کلفتارو خونه مینشونه
شاطر آقا هفتشتا وردشه
پدر عارضو می جنبونه
پس پریشب تو باطمق بودم
اونو رای گود زنبور کخونه
یکی میگفت واسم که این سید
بتر از اون و کیل کاشونه
این یکی از خدا نمی ترسه
سهل که، مارو هم میترسونه
هر چه تو خوننه هر که پیداشه
میکنه ضبط و میگه قانونه
گفتمش هس! سبک بیا به بار
نشکنی لوله لامپارا، گرونه
فقط این نکته رو، زمین بشنو
کاین مثل باب چاله میدونه
آب که سر بالا میره چون توی چوب
قورباغه خوش ابو عطا می خونه
مهندس الشعرا

نامه وارده

بابا شمل عزیزم: پدرم خیلی سلام میرساند، گفت عریضات را در روز نامه خواندم، منم یکی از عکسهایم را که قبلا عطر زده بودم و حالا دیگر بو نمیداد دومرتبه دادم عطرش زدند برای تو فرستادم.
پسر یکی از کرسی نشینها بابا شمل: باز گلی بجمال تو از تمام وزراء، و و کلا جرتت بیشتر بود. ماهم عکس تورا قاب کردیم و بالای سرمان بدیوار زدیم.
کار پیشرفت نمیکرد و همه اش سر کلاس دعوا میشد اما هر وقت که حضرت اجل تشریف میآوردند واسه اینکه بازنگویند که ما نون فلاحت و میخوریم و درس معارف را میخوانیم مارا همانطوریکه خودش گفته بود تقسیم میکردند و همچو نشون میدادند که کارها مطابق میل ایشون در جریان.
آخرش هم از این تغییر و تبدیل ها هیچ کاری از پیش نرفت شدیم شتر مرغ هروقت میگفتند بپر میگفتیم شتریم، هروقت میگفتند بار بپر میگفتیم ما مرغیم همینجور کردند که هیچ کارمون سامون پیدا نکرد همش ظاهر سازی کردند به وقت باخبر شدند که کارها نه بی داره نه اساس. نقش نگار هم هر چه بود از بین رفت. ما موندیم و به خونه خرابه که خدا میدونه کی سرما خراب شه.
اگر بگی این اوضاع به سر مونتغیر کرده بچون تو که نکرده خودت که بهتر از همه میبینی چه شلم شوربائی تو کارها راه انداخته اند راس راسی آدم گیج میشه فقط در این میونه میترسم تو هم به روز دیوونه بشی سر بزازی تو بیابونا اگر کارت به اونجا ها کشید اولاً یادت باشه که ما قبلا دیوونگی رو واست پیش بینی کرده بودیم ثانیاً یکی دو روز زودتر خبر موافقت کن که اقلا راه بیابون و نشونت بدیم تا تو همون بیابون گرفتار مجنون نشی.
مخلص تو: مرثانی

راه آهن کشید،
وسم بهره نبرد
گرفت و انداخت
یک پول سیاه بد
او گرفت، اختیار
گران کردند، و
سربارش شد و
فردا صبح میتوانند
کارها نداریم.
و اجداد است.
شد و دلش را بعد
از این که از آن
بهر صورت
تعریف و تمجید
خودش فقط وقت
بود که باسید
بزرگی و بزرگ
لولهنکش بقدر
یا بهتر عرض کرد
که بیارو بگو
دو کلمه واسه
سید سالها فر
دنیا دیده است
سیبل های کثیف
بهترین کاری که
که اصلا خودت
دیک بیله چقدر
آن یک
پشت سرما زاه
شکسته بسته با
صدراعظم پارس
آخر میخ
مگر دردمت
این شهر هزار
سوا کرد و از
از همه
سید احمد مار
حسابش را با
ما از این نور
نکرده ایم و هر
هم همین است
پشت سرشان
از چون تویی
کنیم، از تو
هم افتاده اید
همینطور.
قداره ات را
اسم فایده نداد
نیست. آدمیز
صبح ببیند سر
کرده ای، سپ
ملت هم که م
هم دو چشم بین
یارو خیی
اهن و تلب
شده است.
هستی که کاری
گندم دادند،
خوب است،

(بقیه از صفحه دوم)

درد دل بابا شمل

راه آهن کشید، پیاده بزیارت قم رفت. عدلیه ساخت جز ظلم و ستم بهره نبرد، نظمی ساخت که دزد را بگیرد خود او را گرفت و انداخت توهلفدونی، ضرابخانه ساخت آخر سر آرزوی یک پول سیاه بدیش ماند، مستشار آورد مشورت کند اختیار از او گرفت، اختیار تام داد که نرخها را باین بیورد نانش را گران کردند، و کیل درست کردند که دردش را دوا کند آنهم سربارش شد و دردی بالای دردهای دیگر کردید. که انسان تا فردا صبح میتواند از این چیزهای بامزه بشمارد. حالا ما کاری باین کارها نداریم. تمام اینها خواست خداوندی است، نفرین اولیا و اجداد است. وقتی ملتی خودش بجان و دل خریدار بدبختی شد و دلش را بمرق میهن و تریاک و شیره دولت خوش کرد بهتر از این که از آب در نیاید.

بهر صورت برویم سر مطلب. بارو وارد شد و پس از تعریف و تمجید شروع کرد بر اهنمائی آنهم راهنمائی که بقول خودش فقط و فقط از روی دلسوزی بود. مختصر مقصودش این بود که باسید شوخی نکنید. والله ما نمیدانستیم که سید باین بزرگی و بزرگواری که میگویند بعضی ها عقیده دارند که لولهنکش بقدر حوض مسجد شاه آب میگیرد، اینطور مرید و یا بهتر عرض کنم وصی و قیم نفهم داشته باشد. کسی هم نیست که بارو بگوید بتوجه؟ اگر سید بدش بیاد خودش ورمیدارد دو کلمه واسه بابا می نویسد، اینکه دیگر کاری ندارد. تازه سید سالها فرنگستان بوده و الان هم در ارض موعود است، دنیا دیده است شاید شوخی سرش بشود. اما تو؟ تو با این سبیل های کیفی، با این هیکل لندهورچه میفهمی شوخی چیه؟ بنظرم بهترین کاری که تو میتوانی واسه مرشد خیالات بکنی اینست که اصلا خودت را باون نجسبانی والا مردم خیال میکنند که بیله دیک بیله چغندر.

آن یکی مثل طلبکار ترک و گدای سامره هر جا میرویم پشت سرما راه میافتد. بابا تو دیگر چته؟ بارو لبخند میزند و شکسته بسته به بابا حالی میکند که بات را از تو کفش آقا احمد صدراعظم پارسال و سوگلی هاش در آرد.

آخر میخواهم بدانم مگر آقا احمد خودش زبان ندارد، مگر در مدت چند ماه بقدر کلیله دمنه اعلامیه نوشت؟ مگر تو این شهر هزار تا سوگلی عاقلتر و ناقلتر از تو ندارد که تورا سوا کرد و از همه الدنگتر و زبان نفهمترش را سرما فرستاد؟ از همه دیدنی تر آن خان سرهنک است که خیال کرده بابا سید احمد مارگیر است که میتواند بدست او مار بگیرد و حق و حسابش را با نوردیدگان آقا احمد بالائی صاف کند. والله بالله ما از این نوردیدگان دلخوشی نداریم، تا حالا هم زیارتشان نکرده ایم و هیچ هم دلمان نمیخواهد که زیارتشان بکنیم، علتش هم همین است که برو بچه ها هیچکدام از اینها دل خوشی ندارند، پشت سرشان خوب نمیگویند، اما تازه این دلیل نمیشود که ما از چون توئی ناقلا و خوش غیرت که همه میشناسندت طرفداری کنیم، از تو و امثال تو که بیشتر بدمان میاد. راستی خوب بجان هم افتاده اید، میگویند سگ زرد برادر شغال است، شما هم همینطور. مرد! اگر تو سرباز بودی بهیچ قیمت آن قمه و قداره ات را با قلم و نان سیلو عوض نمیکردی. عوض کردن اسم فایده ندارد، آدم باید جنس اش عوض بشود که آنهم ممکن نیست. آدمیزاد شراب نیست که شب سرش را بگذارد بخوابد صبح بیدار سر که شده است. جانم تو بابا را خیلی ساده خیال کرده ای، سپر یکدستی گرفته ای. خدا بتوانصاف بدهد، باین ملت هم که مثل شما سرپرست ها دارد رحم کند و بآن سید اربابت هم دو چشم بینا و یکخورده عقل بدهد که بهتر از تو آدم گیر بیارد. بارو خیال میکند که بابا از پشت کوه قاف آمده است. با اهن و تلب میگوید از وقتیکه من آمده ام ایله شده است بیله شده است. جانم چرا حرفهای گنده تر از خودت میزنی؟ تو کی هستی که کاری بتوانی بکنی؛ اینکارها چه ربطی بتو دارد؛ اروسها گندم دادند، انگلیسها گندم دادند، الحمدالله امسال حاصل هم خوب است، سر خرمن هم نزدیک است، محتکرین هم یواش



از ما می پرسند

۱ - در موقع طرح لوایح در مجلس نمایندگان با اجازه رئیس حرف میزنند.

رئیس با اجازه کی حرف میزند؟ باباشمل: عزرائیل جان همه را میگیرد کی جان عزرائیل را میگیرد؟

۲ - در موقع طرح لایحه آبیاری مخبر کمیسیون مجال نمیداد که وزیر مربوطه از لایحه دفاع کند و همه اش میخواست متکلم و حده واقع شود. اما در لایحه تعلیمات اجباری مخبر کمیسیون کلمه حرف نزده است.

باباشمل: دو چیز طیره عقل است دم فرو بستن بوقت گفتن و گفتن بوقت خاموشی

۳ - چرا در جلسه روز ۵ شنبه پنج خرداد ماه آقای دکتر ضیاء نامه باباشمل را زیر میز میخواند؟

باباشمل: از کجا معلوم خود حاجی هم زیر میز باباشمل نمیخواند؟

خبر از جارچی خونه

آی بابا شمل! روز جمعه باز جارچی باشی تو بر نامه رنگ و ارنگش از این حرفها می پروند:

نخستین ملتی که آب را برای خوراک از مجاری سر پوشیده عبور داد ایرانی بود. نخستین ملت آریائی که بر کرسی می نشست و بر سر میز غذا میخورد و بر روی تخت میخوابید ایرانی بود.

نخستین ملتی که روز ولادت خود را جشن میگرفت ایرانی هخامنشی بود.

هروقت گوید: کشوری که پرچمش گرانها ترین پرچمها بود ایران بود.

نخستین سکه طلا در ۶۰۰ سال قبل از میلاد در ایران زده شد.

نخستین ملتی که باغ وحش و باغهای همگانی ایجاد کرد ایرانی هخامنشی بود.

و.....

دلهم میخواه انوقت که نو قهوه خانه قنبر تو کیف رفتی یکخورده تو بحر این حرفها بری ببینی اگر چیزی کم داره بهش به چسبونی و اگر هم چیز تازه ای در باره این حرفها بفکر تو میرسد راسته حسینی واسه ما بگی! بعقیده مخلصان این جمله را کم داره:

نخستین ملتی که نان سیلو را با ترکیبات فعلی خورد ایرانی بود!

ضمنا اینطور که جارچی باشی خبر میده میخوان تازه گی شیره هندی از هندستون وارد کنند، بالا غیرتا بگو بینم این شیره تازه را بسر کی میخوان بمان.

شاید وزیر بار خوار باز هم خیالی داره! زت زیاد.

چاکرت شامگرد آهنگر خونه



..... مهربی جون قهر نکن! بگیر این پنجاه تومان پول کلاهد

یواش در کیسه ها را شل دادند، گندم هارا بیرون کشیدند آن سیلو نکره هم فر فر آرد میکند، کار گرها هم جلو حرارت کوره تو آن تنورها می زنند، ملت هم میخورد و گاهی سر گیجه میگیرد و گاهی دل درد. اصلا من نمیفهمم تو با آن اداره و اتومبیل و دم دستگاهت این وسط چکاره ای؛ ما زینب زیادی شنیده بودیم اما آرسن لوپن زیادی ندیده بودیم. خدا تو را هم شفا بدهد. اما خواهش دارم دست از سر کچل ما برداری و یکنفر احقرت از خودت را واسه تصفیه حسابت با دیگران گیر بیاری. الحمدالله تو تهران خراب شده روزنامه هم هست که باپرداخت پنجاه شصت تومان بهر کس که انسان دلش بخواد فحش میدهد و بتخیال خودشان له و په اش میکنند. تو هم بهمون جامراجمه کن و مارا ندیده بگیر. حتم نو مید بر نمیگردی انشاءالله.



.... یکی از صاحب منصبان عالی رتبه دادگستری در مجلسی راجع بکار استادان و مهندسين اظهار عقیده کرده و گفته است: « این جوانها چه میخواهند؟ دکتر و لیسانسیه یعنی چه؟ همشان بیسوادند. سابق بر این فقط عمه جزو میخواندند و اشخاص فاضل و با معلومات از آب در میآمدند.»

باباشمل: قربان عقیده پاکت! خواهشمندم تا دیر نشده پیشنهاد کنی که اسم لایحه تعلیمات اجباری را عوض کرده و لایحه عمه جزو اجباری بگذارند.

.... یکی از کارمندان بنگاه ماشین دودی با اسم اسمعیل محمدی بعد از صدور حکم انتقال مدت هفده ماه بلا تکلیف مانده و چون باداره مراجعه کرده معلوم شده است که ضعیفه ماشین نویس اشتباه کرده اسم وی را « اسمعیل مجد » نوشته و عجلالتا هم میگویند شخص منتقل شما نیستید و در تمام بنگاه ماشین دودی مستخدمی با اسم اسمعیل مجد پیدا نمیشود.

باباشمل: ممکن است اگر از حل معما عاجز شدند داش حسین بقزوين سری بزنند بلکه دخو راهی پیش پایش بگذارد.

.... گاراژهای تابعه باربری چه در تهران و چه در شهرستانها بارنامه هائیکه صادر میکنند کرایه و وزن را قبلا نمی نویسند و هر چه دلشان خواست میگیرند و تمام کرایه در مبداء دریافت میشود تا ریششان در مقابل کسربار گرو نباشد اکنون از بس شور اینکار در آمده گاراژدارها هم جرأت ندارند اسم گاراژ خودشان را ذکر کنند.

باباشمل: داش مدعی العموم تو هم یکقدری بشم بکلاهت بچسبان.

.... در جلسه یکشنبه هشتم خرداد در مجلس صدای صحیح است کمتر شنیده میشد زیرا کسی که کارش فقط گفتن « صحیح است » بود آنجا تشریف نداشت.

.... یکی از روسای برزن بالای فخر آباد زمینی تهیه کرده و خانه میسازد و روزها با درشکه شهرداری در همانجا انجام وظیفه میکند و از راه دلسوزی خیابان مستحبت مردم را هم با ریختن سنگ و شن بنای خراب میکند.

باباشمل: تا کور شود هر آنکه نتواند دید.

گر بلائی باباشمل!

نمیدونم اون قسمت رنگینی که بالای روزنامه دور سرت میداری چه صیغه است، منکه هر چه بقول خودت « زور زدم » سر در نیآوردم.

در هر حال تو که میگوئی « باباشمل نامه ایست مستقل و منتسب به بیچ حزب و اتحادیه و جمعیتی نیست » پس چرا هر روز برنك تازه ای در میانی؟ دکتر دماوند

باباشمل: دکتر! آبروی هر چه دکتره بردی!! من خیال میکردم تو خودت چیزی سرت میشه. مگر یادت نیما که توی علم الاشیاء یا پلیر فارسی تعلیف سید بزرگوار نوشته است که رنگ سفید از هفت رنگ درست شده است، اگر این هفت رنگ را بریزی روهم شاید سفید در بیاد. اما خواهشمندم مارا باتقی هفت رنگ اشتباه نکنی.

اعتراض بجای

به « باباشمل » بایجا

باباجون امروز میخوام چند کلمه حرف راسته حسینی با تو بزمن. اما جون هر چه پسر خوبست ششده انك حواست را جمع کن بین چه می خوام بگم و درست جوابرا بده مخلصتم هستم.

اول میخوام بدانم شما بچه هاروزنامه چیها چه خرده حسابی با این حاجی مادارید که همه تان پاتو کفش این بزرده خدا کرده اید؟ آخر هر چه باشد مرشد کرسی خانه یک ایران است. دیگر شما یکبار گیش کردید. بگو ببینم آخر نباید این بنده خدایک

روز صبح با خیال آسوده و فکر راحت بیاد تو کرسی خانه تخته پوستش را پهن کند؟ هر روز که این بیچاره از در خراب شده اش بیرون میاد می بیند که یکی از این روز نامه نویسهای بی انصاف (که الهی حکومت نظامی شرشان را از سر مردم کم کند) یک متلک قلبیه بنافش بسته. آخر بابا چه خبر است، پاك حیا میارای خوردید آبرورا قورت دادید، گلی بگوشه جمالتان. عجب مردم حق و حساب دانی هستید!

آخر چه عیبی بچون این بابا هست؟ لابد ایراد میکنید که تو کرسی خانه گاهی اقلیت را با اکثریت قالب میزنند و هوار میکشد «تصویب شد، انشاء الله مبارک است» کی میگه این کار بدی است؟ این بابا میخواد لایحههایی که صدراعظم و شریک مریکانش میاورند تو کرسی خانه ز یاد مطلق نشود و مثل بعضی لوايح آنچادفن نشه و الر حمنش راهم همانجا نخوانند زودی کارش تمام شود و بیاد بیرون و اجرا بشود. اینها مصالح عالیه مملکت

است که من و تو نمیدونیم، حاجی که ریشش را پشت بوم آسیاب سفید نکرده، تو اینکارها سفید کرده و بهتر از من و تو سر در میآرد، هر چه باشد حاجی آقا و بزرگ است. دو سه هفته پیش خودت تو روزنامه ات نوشته بودی «وقتی که در مجلس مرخصی

نماینده اصفهان تصویب شد حاجی بیخ گوش گفت گز یادت نره» آخر بابا جون این هم نوشتن داره؟ نمیدونی که حاجی خدای نکرده دارد یواش یواش پیر میشود و هر آل اشغالیرانی تو اندهضم کند، گز اصفهان باب دندونش بود و گفت یادت نره. حالا کفر گفته؟

دیگر اینکه شما میگوئید چون حاجی یکتخورده مسن است برای مرشدی خوب نیست. آخر چرا؟ بد معر که میگردد؟ بد آن ناقوس کذائی را بصدا در میآورد؟ از عهده کار بر نمیآید؟ چرا، ماشاء الله هزار ماشاء الله اگر پاش بیفتد برای کله کشتی هم حاضر است و فوری لیفه رامیزند بالا. پس عیبش کجاست؟ خدا از چشم بد دورش دارد، هم با معلوماته هم آزادی خواه هم مصالح عالیه کشور را در نظر دارد.

چور کوش حاجی: پتی حسین باباشمل: راستی تو عالم لوطی گری از تو خیلی ممنون شدیم که مارا براه راست هدایت کردی. انشاء الله بعد از این در باره حاجی دست ما از پا خطا نخواهد کرد. اما خواهش میکنم باو هم بنویس

تلگراف شهری

آقای صدراعظم، رو نوشت کرسی خانه، رو نوشت وزیر مکتب خانه، رو نوشت باتق مهندسین، رو نوشت باباشمل.

ماروز نامه فروشهای شهر تهران که از صبح تا شام گلویمان باره میشود تا روز نامه های روزانه، هفتگی، ماهانه بخصوص روز نامه باباشمل را در مدت کمی آب کنیم اخیراً گرفتاری بزرگی برای ما پیش آمد کرده که نزدیک است از زندگانی سیرمان کند، لذا تقاضا داریم در حق ما آقائی کرده و گره این کار را بدست خودتان بگشایید.

چندی است یکعمده برو بچه های مهندس با اسم اینکه میخواهند روزنامه خودشان را بفروش برسانند داخل در جرگه ماشده و شبها در گوشه و کنار خیابان اسلامبول و لاله زار چندتا روزنامه شفق در دست گرفته بهر فکلی و آدم نو نواری که می رسند یکی از آنها را بزور من بگیرم، تو بگیری بیارو قالب میکنند و این همچشمی آنها کارو کاسبی ما فقیر بیچاره هارا کساد کرده است، از این جهت منتظریم باین آقایان دستور دهید که هر چه زود تر پایشانرا از تو کفش ما در آورند. چون میترسیم اگر خدای نکرده چند شب دیگر اینکار را دنبال و فوت و فن کاسه گری را یاد بگیرند چشته خور شده و آنوقت بفکر فروش بعضی روزنامه های دیگر هم بیفتند و اگر این کار زیر دندان نشان مزه کرد دیگر بهیچ قیمت حاضر نخواهند شد از این کاسبی پردخل دست بر دارند و برای چندر غاز حقوق که دولت با ناز و غزه با آنها میدهد بکار اولیه شان بر گردند.

از طرف جامعه روزنامه فروشهای تهران. پاپرهنه میرزا

سوراخ شهر داری

بستی و بلندی وتیه و ماهور از صدقه سر شهر داری خیلی سراغ داشتیم که توی خیابانها بالای جان اتومبیلها هستند، سوراخ هم زیاد توی پیاده روها دیده بودیم که همه برای سکندری خوردن مناسب میباشد ولی ازین سوراخ کوچک گود که درست رو بروی شهر داری در پیاده روی جلوی حوض مقابل مجسمه شاه سابق قرار گرفته سر در نیآوریم، یک شب پای خود را بهزار زحمت از آن بیرون کشیدیم ولی یک لنگه کفشان را هر چه زور زدیم نتوانستیم بیرون بیاوریم، بهر حال با نهایتیکه سوراخ دعا را گم کرده اند سفارش میکنیم باین سوراخ مراجعه کنند. ضعیفه پاشکسته

باباشمل: ضعیفه نکند که لنگه کفش ترا آب تونان سیلوی برده که هفته پیش بدست هر دمبیل افتاده است، اگر اینطور است یک لنگه کفش باقی مانده را بیایت بینداز و یک راست برویش خودش لنگه دیگرش را از او بگیر.

که هر وقت بابا اسم حاجی را برد فوراً بریش نگیرد. تو این شهر صد هزار تا حاجی هست که همه شان هم بعد از او از مکه بر گشته اند چرا آنها از ما گله ندارند. مختصر: اعوذ بالله من الغضب الحلیم.



رهبر: شماره (۷)

چندی قبل دو شده با وجود اطلا مانده است؟

باباشمل: همة

لالائی کرده بودی پشت نخورده فیلت کردی بحر فهای گن را بیامزد که عقل چون آنها پائین و بروند، در صورتیکه را با مسافر و ادای بچیب میزند و فو ندارد جیک بزند را لوبده تا خودت میانداخت و الا هر سر آفتابه دزدها هور: شماره (۸) این زندگانی و سیاه تر کی خواه

باباشمل: جو

با افتاده است با و آسوده میشوی، روزی است که باز قدیم را که تا دور کار آمدند لوس و که باید گفت: یاد خاور زمین: ش

میخواهند و ک

را بار کرده اند.

باباشمل: او

تصیل کرده هستی با سواد حکم سیمیر پیش خاله خانجی اینقدر جان کردی بخاراند چه برسد سرکار بگوششان بر که تا این ملیونر هر روزنامه نویسه سر خدا کمی آب خو بیخودی با آنها سر

کوشش:

آقای جلالی

حضور بهم رسانیدند

باباشمل: لای

نکرده اند.

ی
کرسی خانه،
رو نوشت
شمل.
بهران که از
بود تا روز
نه بخصوص
کمی آب
رای مایش
زندگانی
در حق ما
ست خودتان

های مهندس
خودشان
رگه ماشه
ن اسلامبول
در دست
اری که می
بیرم، تو
همچشی
ها را کساد
باین آقایان
پایشانرا
ن میترسم
بگر اینکار
ی را یاد
وقت بفکر
هم بیفتند
ن مزه کرد
هند شد از
رند و برای
ناز و غمزه
شدند.

فروشهای
از صدقه سر
که توی
ند، سوراخ
بودیم که
میباشند
که درست
وی جلوی
نزار گرفته
ودرا بهزار
لی یک لنگه
ستیم بیرون
راخ دعا را
ن سوراخ
فه پاشسته
که کفش ترا
بدست هر
ت یک لنگه
ویک راست
زاویگیر.

برد فوراً
ارتاحاجی
ز مکه بر
ندارند.
لحلیم.

برد فوراً
ارتاحاجی
ز مکه بر
ندارند.
لحلیم.



رهبر : شماره (۷۷) بعد از توقیف

آیا راست است که :

چندی قبل دوگونی شکر در انبار اقتصادی قزوین مفقود شده با وجود اطلاع دادستان از جریان امر قضیه مسکوت مانده است ؟

باباشمل : همقطار ، اولاً معلوم میشود در این چند روزه که لائمی کرده بودی زیاد بهت خوش گذشته چون هنوز باد به پشت نخورده قیلت یاد هندوستان کرده است و دوباره شروع کردی بحرفهای گنده گنده زدن، ثانیاً باز خدا پدر این دخوها را بیامرزد که عقلشان بیای این هفت خط های تهرانی نیرسد چون آنها پائین وبالا توانسته اند همین دوگونی شکر را کش برونند، در صورتیکه در اینجا رندان کهنه کار شتر را با بار ، ترن را با مسافر و دار و ندار وزارت خوار بار را با خوار بار بچیب میزنند و فوری لبش را تو میگذارند و کسی هم جرأت ندارد جیک بزند اگر راست میگوئی بیا یکی ازین جور آدمها را لوبده تا خودت و روزنامه ات را با نجا بفرستند که عرب نی میانداخت و الا هر فز ناتی می تواند هر بلائی را که دلش بخواهد سر آفتابه دزدها بیاورد .

هور : شماره (۲۸)

این زندگانی تنگین را چگونه بیابان رسانیم ؟ روز بدتر و سیاه تر کی خواهد بود ؟

باباشمل : جواب سؤال اولت خیلی خودمانی و تو دست با افتاده است با یک هفت تیر یا یک مثقال تریاک فوری راحت وآسوده میشوی، اما راجع بسؤال دوم روز بدتر و سیاه تر آن روزی است که باز رندان بخواهند یکی از آن رجال پوسیده قدیم را که تا دورند مثل آواز دهل خوش صدا و همینکه سر کار آمدند لوس و پر ادا میشوند بریش ما ببندند آنوقت است که باید گفت : یاد احمد قوام بخیر .

خاور زمین : شماره (۲۴)

ملیونها چه میکنند !
میخواهند و کیل شوند، دردها افتاده اند، دیکهای اش و پلو را بار کرده اند . ای رعایا مواظب باشید درد دیک نیفتید .

باباشمل : اولاً مرد حسابی تو که خودت سر رشته دار و تحصیل کرده هستی باید اینقدر سرت بشود که تو این ملک دهاتی با سواد حکم سیمرخ و کیمیا را دارد و تازه اگر چند تا از آنها پیش خاله خانجیها و آخوند ده کوره سواد ی یاد گرفته اند اینقدر جان کردی میکنند که وقت این را ندارند سرشان را بخاراند چه برسد باینکه روزنامه بخوانند تا حرفهای بنده و سرکار بگوششان برسد، ثانیاً آدم نباید اینقدر حسود و بخیل باشد که تا این ملیونها فلک زده دست از پا خطا کردند فوری ما روزنامه نویسا سرخرشان بشویم ، بگذاریم اقل این بندگان خدا کمی آب خوش از گلویشان پائین برود و سر هر چیزی بیخودی با آنها سرشاخ بند نکنیم .

کوشش : شماره (۵۰۳۲)

آقای جلالی نماینده اصفهان بطهران مراجعت و در مجلس حضور بهم رسانیدند .

باباشمل : لایه سفارش حاجی را در خصوص گز فراموش نکرده اند.

ای باباشمل

نامه بچه رشتی به باباشمل

تی قد قوریان بشم ؛ تی کاسه چوشمانه ره بیرم . امه رشت چو د گفته که تهران ایثا تبریزی زاک پیدا بیو ایثا روز نامه نویسه به چی خورومی . توانانی من چقدر بدوستم تا ایثا نومره جه تی روزنامه پیدا بو کودم . هتو که تی قد وبالا او درون بیدم ای دلیل نه صد دلیل تی عاشق بیوستم هرچی او درون بنوشته بی همه بخواندم . تی درد دل ره بیرم . تو نانی چقدر گریه بو کودم . اشان چرا تی امرا اتو کونیدی؟ اما دانی چیه ؟ تو هیچ نوا ترسن . اما همه تی پوست و بناهیم . ا ظالمان خیلی وقت به که امرا اتو اذیت کونودی . هر که امه ایران درون پیدا بیو دو کلمه حرف حساب بزه هزار تا بلا اون سر باوردیدی مثلا اما ایثا میرزا کوچکخان داشتیمی نانی چقدر وطن پرست بو . یک روز اما نفهمیستیم چطو بیوسته امه دلوره بیگیتیدی اون سروایدی خدا بگم او شانه چی بگونه که امه مرده اتو بخاک سیاه دگانیدی . هسا ترسم ترام ایثا مخصوصه چا کنید ترا دگانید تو درد سر . خدا او روزه ناوره . اگر باورده و تو تنانستی او تهرات درون دوام باوری فراموش نکون که امه رشتی زا کان کلا تی یار و یاوریم . او تهرانه ویل بکون بیامه ورجا . ایثا لقمه کته پلا وای بیچه اشیل ماهی داریم تی همرا خوریم . تی قریان بشم بابا . می کاغذتی نامه درون درج بکون که او تهرانیان بدانید رشتی جقلان چقدر ترا دوس داریدی .

تی ارادتمند : سرخ بنده
باباشمل : آی بیچه رشتی ! نومه تو رسید . خیلی زور زدیم چیزی دستگیرمان نشد . ولی مثل اینکه حق با توست . انشاء الله چند روزی میام رشت و زبون تراهم یاد میگیرم آنوقت بهتر می توانیم درد دل کنیم . اما بالا غیرتا کله ماهی بخوردمان ندهی .

امروز و فردا شماره (۲۳)

بقراریکه شنیده میشود گویا در نظر است که ازین ببعد کوپن تریاک را الغاء نموده و مصرف آنرا آزاد نمایند .

باباشمل : باز هم شك دارید که حواس دولت شش دانگ متوجه آسودگی مردم است . قیمت همه چیز انحصاری را دولت بالا برد غیر از تریاک ، حالا هم که فروش آنرا آزاد میکند ممکن است که فردا لایحه عجیبی برده و کشیدن آنرا اجباری نماید .

رئیس منع اداره احتکار دارو

باباشمل : شاید مقصودتان «حسن کچل یا کچل حسن هردو یکی است» باشد والا خودمانیم رئیس منع اداره احتکار دارو بارئیس اداره منع احتکار دارو یکخورده تفاوت دارد .

تغییر پیدا کردن لباس در مشهد بقراریکه از مشهد خبر میدهند اخیراً لباس

خبرهای کشور

انتصاب

آقای کاظم تدین رئیس دفتر اداره منع احتکار بسمت ریاست دفتر وزارت خوار بار انتقال یافته اند .

باباشمل :

من هستم و فرزند من آمد خلف صدق او را بخدا و به شریدان سپردم . انشاء الله

دوش آب سرد

بقرار اطلاع و اصله برای جلو گیری از نطق پر حرارت بعضی از نمایندگان مخصوصاً «وغوغ صاحب» تصمیم گرفته شده است دوش آب سردی بالای تریبون نصب کنند که در موقع لزوم برای فرو نشاندن حرارت ناطقین از آن استفاده بعمل آید . چون یک دست رئیس مجلس عموماً برای امضای توصیه نامه ها و دست دیگرش همواره برای بصدا در آوردن ناقوس مشغول است بنا براین شیر دوش آب سرد پهلوی میز آقای نبیل سمیعی نصب خواهد شد و ایشان افتخاراً تصدی آبیاشی را عهده دار خواهند بود .

دکتر ماهر زاد

اخیراً مأمور پرداخت یکی از بانکهها بعلت اینکس روی چک متعلق بیکی از دکترها کلمه «دکتر» نوشته شده بود بعد از مطابقه با شناسنامه از پرداخت وجه خود داری کرده و میگوید در شناسنامه شما کلمه «دکتر» نوشته نشده هر چه صاحب چک اصرار میکند که من از مادر دکتر بدنیا نیامده ام مؤثر واقع نشده و بالاخره کار بمقامات بالاتر میرسد تا بلکه سرگاو را از خمره بیرون بکشند .

باباشمل : بابا اینکس گفتن و نوشتن نداره . مأمور پرداخت بیچاره چکار کند . او میببند در این ملک نور چشمیائی پیدا میشوند که نخوانده ملا هستند و از شکم مادر دکتر بدنیا آمده اند و حق دارد این اشکال تراشی را بکنند .

اکثریت اهالی از زن و مرد تغییر نموده و لباسهای سابق معمول شده است وعده ای از تجار عمامه شیر و شکری و عده ای از طلبه های سابق عمامه و سادات هم عمامه سبز اختیار کرده چادر و چاقچور و روبنده و پیچه هم در بین آنها معمول شده است .

باباشمل : من نمیدانم تو چرا اینقدر حسودی؟ خوب عمامه شیر شکری سفید و سبز و چادر و چاقچور و روبنده و پیچه در مشهد مد شده است ، که گفتن ندارد تو هم هر کدام از اینهارا خواستی انتخاب کن اگر کسی بتو چیزی گفت آنوقت حق کله گذاری را داری .

اطلاعات هفتگی : شماره (۱۰۷)

معلومات تاریخی خود را بیاز مائید ۳- ترکان عثمانی در چه سالی قسطنطنیه را فتح کردند .

جواب - در سال ۱۴۵۳۲ .

باباشمل : همقطار ! ما معلومات تاریخی خود را آزمودیم مال ترا هم آزمودیم .

آخرین ساعت

در آخرین ساعت خفیه نویسنده مخصوص بابا شمل از کرسی خانه اطلاع می دهد که جنب و جوش فراوانی در کرسی خانه حکم فرماست. سه دسته از کرسی نشینها با هم یکی شده اند که زور بزندان زور بزندان تا حکومت را از رو بگردانند و حرف خودشان را به کرسی بنشانند. حرفهای حسابی هر یک از دسته های فوق بقرار زیر است:

۱ - یکدسته میخواهند تماماً یکی از اشخاص فهیم را وزیر داخله اش کنند که بکمک وی امسال نیز از شمال انتخاب و کرسی خانه را بقدم خود مزین فرمایند و مصالحت عالیة کشور را که چندان تفاوتی با مصالح شخصی خودشان ندارد حفظ کنند این دسته بیشترشان کرسی نشینهای بیزبان اند.

۲ - دسته دوم میخواهند بهر نحوی شده لایحه مالیات دکتر میلیسپورا در مجلس دفن و کفنش کنند و نگذارند تصویب شود این دسته بیشترشان تاجرها و سرمایه دارانند و سر دسته شان نیز اجداد نیک داشت.

۳ - دسته سوم خودشان یا از حق حساب دونهها هستند و یا دوستان رؤسای وزارتخانه های چهار گانه هستند و اینها میخواهند بهر نحوی شده هیئت عالی بازرسی را منحل و خودشان و دوستانشان را از شر این هیئت که اهل بند و بست نیست راحت کنند.

باباشمل:

حسنات باتفاق ملاحظت جهان گرفت آری باتفاق توان عالمی گرفت انشاء الله هفته دیگر باز می آیم سر این مطلب.



در جلسه روزه شنبه ۵ خرداد آقای تدین در جواب آقای اوحدی گفتند که: من صریحاً عرض میکنم اداره باربری جزو وزارت خوار بار هم هست و هم نیست. باباشمل: کلی بجمال همقطارت که در وکالت مجلس هم هست و هم نیست را مد کرد.

آقای امیر تیمور اعتراض شدیدی کردند که از دولت سؤالی راجع باداره باربری کرده اند و تا حالا که قریب سه ماه است جواب داده نشده آقای رئیس خراسانند با صدای ناقوس ایشان را از حرف زدن مانع شوند متأسفانه ناقوس صدا در نیامد. بالاخره آقای رئیس با اوقات تلخی گفتند: من بیش از این اجازه نمیدهم وارد این موضوع شوید سؤالی کرده اید جواب خواهید شنید فعلاً باید وقت خود را صرف لواایح حسابی (!) بکنیم باباشمل: آقا حق دارد. مقصودشان اینست که در دوره چهاردهم که انشاء الله بسلامتی باز دورهم جمعیم جواب خواهند داد.

آقای طوسی: ... آقای دکتر میلیسپو برای تقلیل بودجه در حدود ۱۵۰۰ نفر کارگر که روزی ۱۸ قران مزد داشتند از دخانیات بیرون کرده اند. باباشمل: آدم که زورش بخر نرسه بالا نشرا چوب میزنه. اگر بجای این ۱۵۰۰ نفر بیچاره و بدبخت پنج تا از آن بخو برهای کردن کلفت را بیرون میکردند منظور بهتر عملی میشد.

در جلسه روز یکشنبه وقتی آقای طوسی خواستند راجع بکار مهندسین صحبت کنند حوصله آقای انوار سرفرفت و گفت: کی انشاء الله صحبت شما تمام میشود؟ باباشمل: سید یکسوزن بخودت بزنی که جوالدوز بدیگری وقتی خودت پشت تریبون هستی آنوقت هم حوصله دیگران سر میره.

آقای طوسی: ... من خودم هفت سالست که مستأجرم. باباشمل: شاید مورد اجاره آقای طوسی کرسی خانه است. آقای طوسی: ... رسیدگی بحسابهای بیست ساله که از پیشنهادات بنده بوده و هر چه زودتر بمجلس بیاید تا کسانیکه لازم است کیفر به بینند. باباشمل: تا گوساله گاو شود دل مادرش آب شود. انشاء الله دوره چهاردهم اگر خدا عمری داد.

آقای زراقی: ... برای معلمین چیزی قائل نیستند و در جامعه، برای آنها ارزشی در نظر نمیگیرند. باباشمل: دیگر چه قدر دانی از این بالا تر که وکیل مجلسشان میکنند؟!

آقای انوار: ... بنده سؤالی از وزیر کرده بودم که در موقع ارتقاء (ارتقاء) کارمندان، بودجه چطور تکافو خواهد کرد جواب دادند ممکن است عده بگیرند و عده ارتقاء پیدا نکنند تا بودجه تکافو کند آقا این سنه نکید انشاء الله سنه دیگر بکید انشاء الله. باباشمل: سید! چه مانعی دارد که هم این سنه بگیریم انشاء الله و هم سنه دیگر. انشاء الله گفتن برکت بکارها میدهد تو هم بگو انشاء الله ...

آوازه های کوچه باغی

آنکه دایم هوس جنگل مولا میکرد کاش در مجلس ما بود و تماشا میکرد زبان حال معبودی رها نمیکند ایام در کنار منش که داد خود بستانم بدشنه ازدهنش قوام را نهد از چرخ زیر فرمانم نهم بگورسیه زنده زنده بی کفنش جواب قوام من در خلوت بروی خویش بیستم در وسط باغ چای بست نشستم هفده آذر بیاد آر که آنروز هر چه درو شیشه بود پاک شکستم تانه تصور کنی که از تو کم آیم بر تو بچربم بهر مقام که هستم

کلمات طوال

آقایان متوجه باشید

پس از سی سالگی هر سال شش ماه بیشتر بعمر خانها اضافه نمیشود. از زنهائی که خوب مانده اند بر جنر باید بود. بسیاری از غذا های مانده کشته است. زنهائی سبک بر بودجه شماسنگین تمام میشوند. عشق وسیله ایست که تمام درد سرهای کوچک را بیک درد بزرگ تبدیل مینماید. پول داشته باشید، عاشق شمامیشوند. ولی اگر عاشق شوید پول شما از کفتان میرود. حالا دیگر خودتان میدانید!

آقای انوار: ... ما از دنیا میرویم بعد از ما خیلیها می آیند و زندگی میکنند باید امتحان حسن اخلاق و حسن عمل داد. باباشمل: سید چرا اینقدر نفوس بد میزنی از دنیا رفتن یعنی چه؟ ما حالا حالا با شما کار داریم. اما امتحان حسن عمل و حسن اخلاق را دیگر چه عرض کنم!

آقای ثقة الاسلامی: ... اگر معلم خوبست بچه ها خوب میشوند اگر معلم بد است بچه ها بد میشوند.

باباشمل: جانم تو بیشتر میدانی یا شیخ سعدی که میفرماید: بر تو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است یکی هم انسان نباید بمعلمش توهین کند.

آقای امیر تیمور و آقای انوار عقیده بشورای عالی فرهنگ نداشتند میگفتند که در موضوع مطبوعات این شورای امتحان خوبی نداده است آقای وزیر فرهنگ توضیح دادند اگر شورای عالی فرهنگ در موضوع امتیاز اشکال تراشی نکرده تصور کرده است که رأی مجلس را محترم بشمارد و الا سخت گیری کردن کار مهمی نیست باباشمل: دوست و دشمن که ناراضنه

پس باین شورای فرهنگ کی عقیده دارد که هنوز هم پابرجاست. داش تیمور تو چرا دیگر از زیادی روز نامه ها دلخور شده ای؟ مگر چقدر وجه اشتراک میدهی؟ مثل اینکه یواش یواش میخواهی نارو بمریدها بزنی و از روز نامه ها و اهمه داری. خدا عاقبتش را بخیر کند. (بقیه در صفحه ۷)



بهار ستا

«مجلد»

قاهت: ای شاهد قدسی کی وی مرغک وحش مشارالینان: طایر دولت اگر با یار باز آید و

محرم راز: مزین ز چون و چرا قبول کرد بجان

هرخ: کفتم که ترا وقت و گفتا چکنم مص

تفک معدنی: گر احمدم شفیع بو

گو این تن بلا

مستشار مؤتمن: من نو کر دو آتشه ام

از یاد برده ام

دکتر تاجگیر: مجو درستی عهد

که این عجوزه

یکرو ملایری: شیخ ما کاین جلوه در

چون بخلوت میرود

مشدی عماد: کاسه و کوزه ماوقف

تو هم ای دوست

معتدل: یاد باد آنکه خرابان

آنچه در مجلس

حسین خمسه: ای بی هنر بکوش که

تاراه بین نبان

نظام مؤخر: آخر الامر گل

حاجیا فکر سبو

از هر چه بگذری سخن

حاجیان را بر سر

هر چه فرمان

بهرترین ه

کتاب راهنمای

کتاب فروشبهای

و دانش بفروش

خطر ناکه

در بهار و تابستان

و اسهال خونی است

نجات میدهد

از دارو خانه مینا

سفارت انگلیس و

مهم بیهای ۲۵ ری



بحارستان مجلسی

«مجلد چهارم»

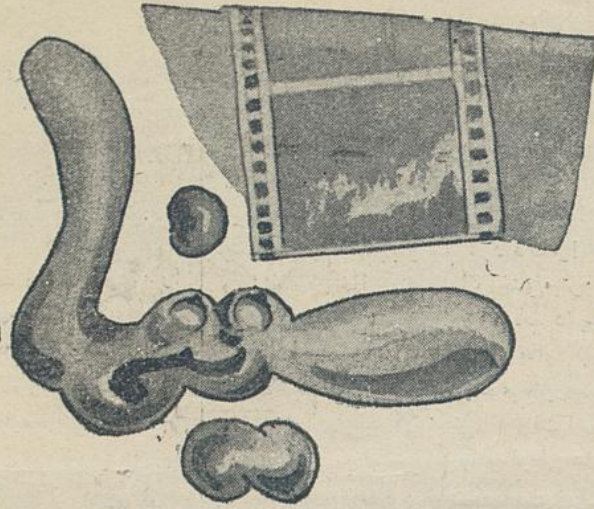
قاهت :
ای شاهد قدسی کی کشد بند نقابت؟
وی مرغک وحشی کی دهد دانه و آبت؟
منار بالینان :
طایر دولت اگر باز گذاری بکند
یار باز آید و با دوست قراری بکند .
محرم راز :
مزن ز چون و چرا دم که بنده همراز
قبول کرد بجان هر سخن که سلطان گفت
مرخ :
گفتم که ترا وقت و کالت نرسیده است
گفتا چکنم مصلحت وقت چنین بود .
تمک معدنی :
گر احمدم شفیع بود روز انتخاب
گو این تن بلاکش من پر گناه باد
مستشار مؤتمن :
من نوکر دو آتشام یارب از چه روی
از یاد برده اند هوای و کالتم .
دکتر تاجگیر :
مجو درستی عهد از جناب حاجی ما
که این عجزه خروس هزار دامادست
یکرو ملایری :
شیخ ماکاین جلوه در پشت تربیون میکند
چون بخلوت میروم مطلب دگر گون میکند
مشدی عماد :
کاسه و کوزه ماوقف قماراست و نگار
توهم ای دوست یکی دخل سزاوار بیار
معتدل :
یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و لول
آنچه در مجلسم امروز گمست آنجا بود
حسین خمسه :
ای بی هنر بکوش که صاحب هنرشوی
تاراه بین نباشی کی راهبر شوی ؟
نظام مؤخر :
آخر الامر گل کوزه گران خواهم شد
حاجیا فکر سبو کن که پراز باده کنیم
ازهر چه بگذری سخن دوست خوشتر است :
حاجیان را بر سر خود حکم نیست
هر چه فرمان تو باشد آن کنیم .

بهترین هدیه بپدران

کتاب راهنمای بچه داری است که در کتاب فروشیهای پروین - ابن سینا - تهران و دانش بفروش میرسد .

خطر ناگهانی از تیفوس

در بهار و تابستان حصبه « تیفوئید » و اسهال خونی است وردی کلر شما را نجات میدهد .
از داروخانه مینا خیابان فردوسی مقابل سفارت انگلیس و سایر داروخانه های مهم بیهای ۲۵ ریال خریداری فرمائید .



ایران: تلخ و شیرین : شاید مقصود غارت کردن قنادیها در ۱۷ آذر است .
البرز: پیروزی در بیابان : از پیروزی در کوهستان فارس خبری نشد .
هما: فجایع کستاپو: تا دو سال پیش ناظر نظایر آن بودیم برای ما دیدن ندارد .
دیده بان: چارلی چان در جزیره گنج : چارلی چان خوشبخت بود که اقلا آخرش بجزیره گنج افتاد خیلی ها این آرزو بدیشان ماند .
پارس: سگک پاسبان : سگک و آجدان چو یافتند فقیر این گریبان بگیرد آن دامن .
تماشاخانه تهران: قسمت :
چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند
گرش همه نه به وفق رضاست خرده مگیر

مجلس

(بقیه از صفحه ۶)
آقای صفوی در کلاس ۱ و ۲ و ۳ دبستان می بینی ۸۰ نفر دانشجو نشسته .
باباشمل : همقطار تو که تازه کار نیستی . این هفت و هشت تا لغت فرهنگستان که برای ما بیست چندین هزار تومان تمام شده هنوز یاد نگرفتی !
آقای ملک مدنی . . . روز شنبه امتحان حقوق است بچه ها نمیتوانند سر امتحان حاضر شوند .
باباشمل : حالا که نورچشمی نمیتوانند حاضر بشوند خودت برو بجای او امتحان بده ولی بپا واسه بیچاره بیسی باریاری .
وقتی آقای رضوی مشغول صحبت بودند آقای مؤید احمدی که در فاصله پنج متری ایشان نشسته بودند خوابشان برده بود باباشمل الحمد لله شیخ سعدی تشریف نداشت و الا نمی توانست جلو دهنش را بگیرد و باز میفرمود :
. . . خفته دیدم نیمروز گفتم . . . است خوابش برده به
آقای وزیر فرهنگ : مقصود ما از طرح این لایحه جنگ با بیسوادی است و باید بفوریت قشونی مرتب برای اینکار ترتیب دهیم . . .
باباشمل : توهم کم کم داری برای ماسپید سیاسی میشی !! به طغار مشک دستور خواهم داد کتابی باسم سپید سیاسی در جشن دو هزار ساله تو بنویسد . اما او مدیم سر جنگ . جان داداش من چشم زیاد ازین جنگ آب نمیخورد . شما میخواهید با بیسوادی جنگ کنید ؛ شما که از اول مشروطه تا حالا همه اش رجز میخوانید ؛ وانگهی با همان معلمهایی که خودت گفتی لشکر کشی میکنی ؛ راستی خدا پدرت را بیمارزد برهنه سپید برهنه سپاه .
آقای انوار بنده با پیشنهاد آقای امیر تیمور جداً مخالفم معلم باید خونه اش خارج از مدرسه باشد .
باباشمل : سیدنکته خانه اجاره ای داشته باشی و بخواهی بمعلم بدبخت قالب کنی !!

با شهرداری کمک کنید

باباشمل : راستی با شهرداری کمک کنید زیر اخیلی بیچاره و در مانده شده .
از اسب همین یال و دمی مانده ترا
باقی همه عنکبوترا میمانی !

در جلسه روز سه شنبه ۱۰ خرداد آقای بهبهانی توضیح دادند که : در اینجا رسم شده که وقتی جوابی برای سؤالی ندارند فوراً میگویند مصلحت نیست .

باباشمل :
مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز و رنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست

آقای وزیر دارائی تا دیدند صحبت آقای بهبهانی در خصوص گرانی نان و لایحه جدید مالیات شروع شد با اینکه پنج دقیقه بیشتر نبود که در مجلس حضور بهم رسانده بودند از مجلس بیرون رفتند .

باباشمل : شاید بقول حاجی مرض پیرها در دوره وزارتش هم عود کرده است .

آقای بهبهانی مستخدمین دولت چران باید مالیات بدهند . آقای نخست وزیر وقت که سالی سی هزار تومان پول میگیرند نباید مالیات بدهند و کاسبی که روزی سه چهار تومان با زحمت و مرارت بدست میآورد باید مالیات بدهد !

باباشمل ؛ دلیلش پرواضح است آن می تواند ندهد این نمیتواند ندهد .

آقای معدل . . . بنده چند وقت پیش از وزیر پست و تلگراف سؤالی در خصوص خرابی وضعیت پست و تلگراف کرده بودم ولی تاکنون جوابی داده نشده معلوم میشود سوال بنده بایشان نرسیده است .

باباشمل : حتماً با پست فرستاده بودید

آقای طباطبائی . . . این بحث علیحده است که مملکت وزارت پست و تلگراف لازم دارد یاخیر (خنده نمایندگان)

باباشمل : حالا که تو مخالف همه این تشکیلات هستی ترا بخدا بگو بین مملکت روزنامه لازم دارد یاخیر ؟

آقای طباطبائی بنده با لایحه ثبت اسناد مخالفم .

باباشمل : داداش تو کی موافق بودی ؟

آقای انوار در حالیکه کتابچه نظامنامه را روی میز زد گفت از خدا میخواهم که روزی یک روح قوی در این رئیس ایجاد شود تا این نظامنامه را بتواند اجرا کند (خنده آقای رئیس)

باباشمل : سید تو هم میخواهی میانها ما و حاجی را بهم بزنی باز که دم خروس بدست ما دادی .

وقتی برای مرخصی آقای انوار رأی گرفتند موافقین قیام کردند ولی خود آقای انوار نشسته بودند .

باباشمل : معلوم میشود رفقا نارو زده اند و از دیدن سید بیزارند .

باغی

بیکرد
نانشا میکرد
منش
شنه ازدهنش
مسام
نده بی کنفش

بیستم
بست نشتم
آنروز
پاک شکستم
م آیم
م که هستم

لال

شید
مال شش ما
شود .
ه اند بر حذر
ای های مانده
ن تمام میشوند .
م درد سرهای
تبدیل مینماید .
ش شام میشوند .
شما از گفتان
ن میدانید !

یا میرویم بعد
می میکنند باید
عمل داد .
ندر نفوس بد
ما حالا حالا
حسن عمل و
مرض کنم !

م معلم خوبست
معلم بد است
میدانی یا شیخ

نیادش بد است
ن بر کنبد است
ش توهین کند .

انوار عقیده
اشتند میگفتند
ن شورای امتحان
وزیر فرهنگ
عالی فرهنگ
نی نکرده تصور
محترم بشمارد
ر مهمی نیست
ن که ناراضیند
کی عقیده دارد
داش تیمور تو
نامه ها دلخور
راک میدهی مثل
نارو بپرد هات
همه داری خدا
قیه در صفحه ۷)

تلگراف از تبریز

انتظار خدمت بدون جهت آقای حسین قلی کاتبی قاضی لایق و پاکدامن دادگستری و مدیر با شهامت نامه ملی فریاد بجرم حق گوئی و نلغمه نکاری موجب دلسردی و بدبینی عمومی و یأس از آزادی و احترام و استقلال قضائی گردید جبران فوری آن از نظر حفظ قانون و مصونیت قضائی ضروری است باین صبری انتظار اقدام را داریم . بامضای ۴۴ قمر

باباشمل: داش اصغر! بارک الله! گلی بجمالت! راستی روی مارا پیش برو بچه ها سفید کردی! تو که سرت توبره است، تو که قانون مانون سرت میشه، تو که باندازه شاهنامه کتاب نوشته ای! تو دیگر چرا میداری بدلمابها ب مردم صاف و ساده و حسابی بیچند؟ مگر روزنامه نویسی گناه است؟ چرا نباید قاضی روز نامه بنویسد؟ آخر باباجان اینکارها بکجای قانون برمیخورد؟ اینها را میخواهد باچه سریشی بقانون بچسباند؟ تورا که با سلام و صلوات آورده اند آن بالا تو عدلیه نشاندند باید دوتا چشم دیگر هم قرض کنی و نگاه کنی ببینی هر جا بیقانونیه درستش کنی، نه اینکه اجازه بدهی که توی همان پاطوق تو ازین کچلک بازیها در بیازند. خدا نکند روزی برو بچه ها بگویند که:

هر چه بکنند نمکش میزنند وای بروزی که بکنند نمک مختصر بابا انتظار دارد که نظم و نسقی بکارهاش بدهی و بیخود و بیجهت همقطار و همشهری مارا اذیتش نکنی و اگر حرف حسابی داری دو کلمه واسه بابا بنویس که مردم نگویند پاک شورش در آمد.

کمسیون احتکار اراک

ای باباشمل، از روزیکه توهم خودت را جزو روزنامه چیها جا زدی بچون تو قسم که دیگر از ذوق تو پوست خودم نمیکنم . الحمد لله، الهی صد هزار مرتبه شکر که این آخر عمری ما هم بک رئیس و سروسامانی پیدا کردیم که بتوانیم درد دلمانرا تو روزنامه اش خالی کنیم، اما راستش میترسم توهم آن لوطی گری و حق حساب دانیرا از دست داده باشی و بدرد دل ماارا کیها که فاصله مان از تهران یک میدان اسب بیشتر نیست رسیدگی نکنی، آنوقت است که میفهمیم ما قباسه چا کیها و لوطی های ولایات هر چه از علم شدن تو ذوق کردیم بیخودی بوده است، از روزیکه روز نامه بابا شمل را براریم فرستادی بستم قریب و محکم شد و دیگر کسی نمیتواند کلاه سرم بگذارد و از شما چه بیهات این آخریها دوسه دفعه طوری سفت و سخت جلو اداره نیها در آمدم که خودم ماتم برده که چطور شد این دفعه کلاه سرم نرفت، اما دیروز یک چیزی دیدم که چشمهایم چهار تا شد و حتما توهم از شنیدنش گشتم بشت سبیلهایت سبز میکند، بیجفت سبیلهای مردانه ات که باهمه اینکه حالا دیگر بیست سالست بهمه جور دزدی و هیزری و حرف ناحسابی عادت داریم اما دیگر نمیدانستیم اینقدر هم می شود شورش را در آورد چنان چرتم باره شده که تصمیم گرفتم تو کل بخدا هر جوری شده واسه ات یک مقاله راست و رایس کنم بفرستم ، تو روز نامه ات بیندازی و نمیدانم اوضاع تهران شما هم همین جور است یا این دزد بازار و بخور بخور مخصوص ولایت ماست که یک صاحب و سرپرست حسابی ندارد . ما اهل ولایت همینکه یک کار و کاسبی درست میکنیم که شام و ناهار برو بچه ها و کورو کچلها را راه بیندازیم روزی پنجاه شصت تا کیف بدست مأمور دولت تو دکامان سبز میشود، این یکی مأمور مالیات است، آن یکی عوارض میخواهد ، سومی پول هوائی می خواهد ؛ چهارمی مجله ایران امروز آورده، آن یکی آدم عدلیه است، آن دیگری مأمور احتکار است، مخلص چه در دست بدم خودت که اهل بخیه، بهتر از من میدونی که در روز چند صد هزار تا ازین مأمورین پیدا میشود و آدمرا از کار و کاسبی بیزار می کند، همین چند روز پیش باز یکی ازین مأمورین دو آتشه آب نکشیده آمد و بزور بردم اداره احتکار دشمن نه بیند، اول دفعه بود که پایمرا توی این اداره گذاشتم و یک دفعه چنان حاج و واج شدم که دود از کلامم در آمد ؛ دیدم چهار پنج تا از آن تاجر ها و ملاک ها و اعیانهای گردن کلفت شهر تو صندلیهای راحتی لم داده سبکبار امریکائی می کشند و کمسیون احتکار دارند ؛ آن شکم گنده کله طاس که وقتی تورا حتی لم داده بود غیر از برآمدگی جلو شکم و کله طاسش هیچ چیز دیگرش پیدا نبود، تاجر باشی شهر است و میگویند همین یکی دو ماهه ازدولتی سر معامله شکر و چاهی دو بست سیصد هزار تومان بچیب

بورس

نام شرکت	اسمی هر سهم	مبلغ	نرخ
سهیل و شرکاه	۱۰۰	۱۰۰	۹۰
میلسپاک کارتل	۱۰۰	۱۰۰	۱۵۰
باربری مرکل کمیانی لمیتد	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
ریش (شرکت تضامنی ضیاء)	۱۰۰	۱۰۰	۶۵
دفتر فروشان متین	۱۰۰	۱۰۰	۱۸
خیره راه خدا	۱۰۰	۱۰۰	۱۱۰
بیمه رخشان	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
سلیمان و بنی اعمام	۱۰۰	۱۰۰	۸۰
کانون مهندسین	۱۰۰	۱۰۰	۱۷۰
سوسیته آنونیم همهران	۱۰۰	۱۰۰	۴۲
نفیس و بنی اعمام	۱۰۰	۱۰۰	۲۰

سهیل و شرکاه کمی باین آمده . میلسپاک کارتل بیلان صادر کرده . مرکل کار خودش را ساخت و جبار و جنجالی که در اطراف آن براه افتاده بود خوابید . ریش فعالیتی ابراز میدارد . دفتر فروشان متین در بازار عوام تبلیغات میکنند از قرار معلوم با خیره سید ابوالقاسم کاشی ائتلاف نموده ، پای روضه آقای محمد لواسانی حاضر میشود ، از آقا سید محمد بهبهانی استفتاح و استخاره مینماید، بقصر ای مجله جنوب سرمیزند، و سهام خیره راه خدا بعلت بهتر شدن نان و خاتمه زمستان رو به تنزل است . سلیمان و بنی اعمام متزلزل بوده و اسهام جدیدی بطور موقت انتشار داده . سوسیته آنونیم همهران اقدام اساسی را برای تثبیت اسهام خود بامروز و فردا موکول میکنند .

آگهی برای نمایندگان در شهرستانها

اداره باباشمل ، پخش نامه باباشمل را در شهرستانها از شماره هفتم به بنگاه زربخش واگذار نموده است . متمنی است نمایندگان سابق این نامه حساب خودشان را تا شماره ششم مستقیماً با اداره تصفیه و برای دریافت شماره های بعدی به بنگاه نامبرده مراجعه فرمایند . خوانندگان گرامی ولایات نیز نامه باباشمل را از نمایندگان بنگاه زربخش بیهای سه ریال خریداری فرمایند . اداره باباشمل

چا کر قدیمی : سیوه سنجانی

باباشمل : داش گیوه سنجانی اولاً بعضی جاهای کاغذ ترا بزبان ولایت خودتان نوشته بودی که اگر همشهریت شیخ پشم الدین دیلمیاج نشده بود ما از سر سردر نمیآوردیم . دویما غصه نخور باز اوضاع ولایت تویش تهران نورعلی نورا است، اینجآ تقدرازین جور آدمها که تو چهار پنج تا شرا شرح دادی پیدا میشود که آدم شاخ در میآورد، بهر جهت امید وارم آقای علی زودتر کار و بار را اصلاح کند که یا شرا این بخوبرها از سرما گنده شود بیامان کور شویم و دیگر نتوانیم چشممان بروی این ازما بهتران بیافتد .

نامه هفتگی بابا شمل

روزهای پنجشنبه منتشر میشود صاحب امتیاز و مدیر مسئول : رضا آنتجه محل اداره : خیابان سعدی روبروی ایراندر تلفن : ۵۴-۸۶

مقالات وارده مسترد نمیشود . اداره در درج و حک و اصلاح مقالات وارده آزاد است . بهای لوایح خصوصی و آگهیها با دفتر اداره است .

بهای اشتراك

یکساله : ۱۵۰ ریال
ششماهه : ۷۵